

چکیده: معراج‌نامه‌های ادیان، از جذابترین ادبیات جهان هستند. این آثار آدمی را بر بال فرشتگان می‌نشانند و در سپهر بی‌انتها و جهان مینوی به پرواز درمی‌آورند و جان و دل او را از دریای معرفت الهی سیراب می‌کنند. **داستان معراج حضرت رسول در اسلام، رازهای خنوخ در یهودیت، مکاشفه یوحنا در مسیحیت، اردویراف‌نامه در آیین زردشت** نمونه‌های بارز آن هستند.

معراج‌نامه حاضر، که برای نخستین بار به زبان فارسی انتشار می‌یابد، گزارش سفر شصت روزه خنوخ (Enoch) به آسمانهاست. خنوخ پس از مراجعت، مشاهدات خود را برای پسران و قوم خویش بیان می‌کند و آنان را اندرز می‌دهد. او پس از سی روز، دوباره به آسمان می‌رود تا برای همیشه در آنجا بماند.

خنوخ کیست؟

به نقل از دهخدا؛ حکما در مولد و منشاء او و کسانی که وی از آنان پیش از نبوت اخذ علم کرده اختلاف کرده اند فرقه ای گویند وی بمصر متولد شد و او راهرمس الهرامسة نامیدند و مولد او منف است و گفته اند این نام بیونانی ارمیس است و بهرمس تعریب شده و معنی ارمیس عطارد است و دیگران گفته اند نام او بیونانی طرمیس است و او را عبرانیان خنوخ گویند و معرب آن آخنوخ است و خدای عزوجل در قرآن او را بنام ادریس خوانده است و گفته اند استاد او عوثاذیمون و بقولی اغناذیمون مصری است و ترجمه ای از این مرد نیآورده اند جزآنکه وی را یکی از انبیای یونانیان و مصریان دانسته اند و نیز او را اورین ثانی خوانده اند و ادریس نزد ایشان اورین ثالث است و معنی عوثاذیمون خوشبخت است و گویند هرمس از مصر خارج شد و در افطار زمین بگشت و سپس بمصر بازگشت و خدای تعالی بدانجا او را برگشید و این امر پس از هشتاد سال از عمر وی وقوع یافت.

اما ادیان ابراهیمی او را چون دیگر پیغمبران خدا از بنی اسراییل میدانند و اعتقاد دارند تمام پیغمبران دنیا از آدم تا خاتم همه ابراهیمی و از بنی اسراییل هستند. خنوخ (یا: اخنوخ) نزد اهل کتاب یکی از پیامبران پیش از توفان نوح علیه السلام است که علوم و کتابهای فراوانی را به او نسبت داده‌اند. علمای اسلام وی را با حضرت ادریس علیه السلام که خدای متعال وی را در قرآن مجید ستوده و به معراج او اشاره کرده است، برابر می‌دانند.

اعتبار رازهای خنوخ

هنگامی که دانشمندان یهود در قرن اول میلادی برای تعیین کتابهای الهامی خویش گرد آمدند، از نوشته‌های فراوانی که در آن روزگار رواج داشت، آنهایی را که به زبان یونانی نوشته شده بود، کنار گذاشتند، و بر سببی و نه کتاب، که به زبان عبری بود، اتفاق کردند. این مجموعه بعدا تنخ نامیده شد و مسیحیان آن را عهد عتیق نامیدند. کتابهایی که رد شدند، دو دسته بودند :

دسته اول، که اپوکریفا نامیده می‌شود، اعتبار ناچیزی داشت؛ و با آن که یهودیان آن نوشته‌ها را ترك کرده بودند، مسیحیان برخی از آنها را بر عهد عتیق خود افزودند. با این کار، شماره کتابهای عهد عتیق نزد مسیحیان به 46 رسید و همه ایشان الهامی بودن آنها را پذیرفتند. حدود پنج قرن پیش، مارتین لوتر در الهامی بودن این کتابها تردید کرد؛ و با گذشت زمان، مسیحیان پروتستان آنها را کنار گذاشتند و نسخه‌های عهد عتیق پروتستانی پدید آمد که با تنخ یهودیان برابر است. از آن جا که معمولا پروتستانها به ترجمه و نشر کتاب مقدس اقدام می‌کنند، نسخه‌های فاقد اپوکریفا در جهان فراوانتر است .

دسته دوم، که سوداپیگرافا نامیده می‌شود، اعتبار کمتری داشت و هرگز در عهد عتیق قرار نگرفت. این نوشته‌ها که چند دهه پیش از میلاد، به دست برخی از یهودیان فرهیخته پدید آمده بود، بر اثر بی‌توجهی اهل کتاب از میان رفت، ولی شماری از متون یا ترجمه‌های آنها در گوشه و کنار جهان باقی ماند و در قرون اخیر کشف شد، که ترجمه اسلاوی رازهای خنوخ از آن جمله است. تعداد این آثار، که مسیحیان در برخی از آنها تصرفاتی کرده‌اند، بسیار است .مجموعه‌هایی از آنها به‌زبان انگلیسی و زبانهای اروپایی دیگر ترجمه و چاپ شده و یکی از آنها به انگلیسی با عنوان کتابهای فراموش شده عدن (9) در سال 1927 در امریکا انتشار یافته است.

یادآوری

بی‌اعتباری کتابهای سوداپیگرافا، که این اثر جزو آنهاست، نزد اهل کتاب دوچندان است؛ و از دیدگاه اسلام، که کتاب عهد عتیق را معتبر نمی‌داند، این بی‌اعتباری سه برابر می‌شود. مقایسه این کتاب با منابع اسلامی کار درستی نیست و تقوای اسلامی حکم می‌کند که مرز بین حق و باطل پیوسته پررنگ و آشکار باشد. با این حال، از باب بحث علمی دو مسئله را یادآوری می‌کنیم:

مسئله اول: کتاب حاضر، مانند تورات کنونی، برخی تعابیر نامناسب را درباره وجود پاك و منزه خدای متعال به کار می‌برد و برای او مکان قائل شده، و جایش را در آسمان می‌داند! خنوخ به حضور وی بار می‌پاید و چهره او را مانند آهن گداخته می‌بیند!

فصل یکم

1- مردی خردمند و استادی بزرگ وجود داشت که خداوند به او مهر می‌ورزید؛ و وی را به حضور پذیرفت تا بالاترین مساکن را مشاهده کند؛ و قلمرو حکیمانه و بزرگ و غیرقابل تصور و تغییرناپذیر خدای قادر مطلق، مقام خدمتکاران خداوند که بسیار شگفت‌آور و شکوهمند و درخشان و دارای چشم‌های فراوانی است، تخت غیرقابل دسترس خداوند، درجات و جلوه‌های لشکر مجردات، خدمات ناگفتنی کرورهای عناصر، جلوه‌های گوناگون و نغمه‌های وصفناشدنی لشکر کروبیان و نور بی‌کران را شاهد عینی باشد.

2- وی گفت: هنگامی که 165 سال از عمرم گذشته بود، پسر من متوشالچ به دنیا آمد .

3- پس از آن، دویست‌سال دیگر زیستم و مجموع سالهای عمرم به 365 رسید .

4- در نخستین روز از نخستین ماه، در خانه‌ام و روی بستر خویش، تنها آرמידم و به خواب رفتم .

5- هنگامی که خفته بودم، دل‌تنگی سختی مرا فرا گرفت و در خواب سرشک از دیدگانم جاری شد. من نمی‌دانستم راز این دل‌تنگی چیست و چه حادثه‌ای برایم رخ خواهد داد .

6- تا این که دو مرد بسیار تنومند، که هرگز مانند ایشان را روی زمین ندیده بودم، بر من ظاهر شدند. چهره آنان مانند خورشید می‌درخشید؛ و چشم‌انسان همچون چراغی فروزان بود؛ و از دهانشان آتش بیرون می‌آمد. آنان جامه‌ها و نغمه‌های گوناگونی داشتند. رنگ ایشان ارغوانی، و بالهایشان از طلا درخشانتر، و دست‌هایشان از برف سفیدتر بود .

7- آنان بالای تخت من ایستاده بودند و مرا با نام صدا می‌کردند .

8- من از خواب بیدار شدم و آن دو مرد را آشکارا جلو خود ایستاده دیدم .

9- به ایشان سلام کردم؛ و ترس مرا فرا گرفت و رنگ چهره‌ام از وحشت دگرگون شد. آنان به من گفتند :

10- ای خنوخ! دل قوی دار و مترس. خدای ازلی ما را نزد تو فرستاده است؛ و اینک تو امروز ما به آسمان می‌آیی و هر آنچه را پسرانت و همه خانواده‌ات پس از تو در خانه‌ات روی زمین انجام می‌دهند، به آنان خواهی گفت؛ و تا زمانی که خداوند تو را به سوی آنان بازگرداند، نباید کسی در باره تو جست و جو کند .

11- من در اطاعت از آنان درنگ نکردم و از خانه‌ام بیرون شدم؛ و همان طور که به من دستور داده بودند، به خانه‌های پسرانم متوشالچ و رگیم و گیداد رفتم و ایشان را گرد آوردم و همه شگفتیهایی را که آن مردان به من گفته بودند، به آنان بازگفتم .

فصل دوم

1- فرزندانم! سخنم را بشنوید. من نمی‌دانم به کجا می‌روم و چه چیزی برای من رخ خواهد داد. از این رو، ای فرزندانم، به شما می‌گویم: روی خویش را از خدا به سوی صورتهای باطلی که آسمان و زمین را نیافریده‌اند، مگردانید، زیرا آنها و پرستندگان آنها هلاک خواهند شد. خداوند دل‌های شما را در ترس خود استوار گرداند. اینک فرزندانم! کسی در صدد جست و جوی من برنیاید تا این که سرانجام خداوند مرا به سوی شما برگرداند .

فصل سوم

1- هنگامی که سخن خنوخ با پسرانش به پایان رسید، فرشتگان وی را بر بال‌های خویش گرفتند و، به آسمان اول بردند و او را بالای ابرها گذاشتند. آن جا نگریستم و بالاتر نگریستم و آسمان صاف را دیدم. آنان مرا روی آسمان اول گذاشته بودند و دریای بسیار بزرگی را که از دریا‌های زمین بزرگتر بود، به من نشان می‌دادند .

فصل چهارم

1- آن گاه سالاران و فرمانروایان نظام ستارگان را نزد من آوردند. آنان دویست فرشته را نشان دادند که بر ستارگان حکومت، و در آسمانها خدمت می‌کنند و با بالهای خود پرواز کرده، به سوی دربانوردان می‌روند .

فصل پنجم

1- اینک به پایین پایم نگریدم و مخازن برف و فرشتگانی را که از آن مخازن دهشتناک پاسداری می‌کنند و ابرهایی را که به آن جا وارد و از آن جا خارج می‌شوند، مشاهده کردم .

فصل ششم

1- آنان مخزن شبنم را، که مانند روغن زیتون و شکل آن مانند همه گل‌های روی زمین است، به من نشان دادند. همچنین فرشتگان زیادی که از مخازن این چیزها پاسداری می‌کنند و شیوه‌های باز کردن و بستن آن مخازن را مشاهده کردم.

فصل هفتم

1- آن مردان مرا به آسمان دوم بردند و تاریکی‌هایی شدیدتر از تاریکی‌های زمینی را به من نشان دادند. آن جا زندانیانی را آویخته دیدم که از آنان مراقبت می‌شد و در انتظار دآوری بزرگ و بی‌پایان بودند. تیرگی این فرشتگان از تاریکی‌های زمینی بیشتر بود و پیوسته و در تمام ساعتها می‌گریستند .

2- به مردانی که همراه من بودند، گفتم: «چرا اینها را پیوسته عذاب می‌کنند؟» آنان پاسخ دادند: «اینها کسانی هستند که به خدا کفر ورزیده، از اطاعت فرمانهای خدا سر باز زده‌اند و مطیع خواسته‌های خود شده، همراه با شهریار خویش، که در آسمان پنجم گرفتار است، گمراه شده‌اند».

3- دل من بسیار بر ایشان سوخت. آنان به من سلام کردند و گفتند: «ای مرد خدا! برای ما نزد خداوند دعا کن.» پاسخ دادم: «من، این بشر فانی، کیستم که برای فرشتگان دعا کنم؟ چه کسی می‌داند من به کجا می‌روم و چه بر سرم خواهد آمد؟ و چه کسی برای خود من دعا خواهد کرد؟»

فصل هشتم

1- آن مردان مرا از آن مکان به آسمان سوم برده، آن جا گذاشتند و من به پایین نگریدم و فرآورده‌های آن مکانها را دیدم؛ به گونه‌ای که هرگز خوبی آنها معلوم نمی‌شد .

2- من همه درختان دارای گل خوشبو و میوه‌های معطر و تمام غذاهایی را که از آنها تهیه می‌شود و بوی خوش از آنها ساطع است، مشاهده کردم .

3- و در میان درختان در جایی که خداوند هنگام ورود به فردوس می‌آساید، درخت‌حیات را دیدم. خوبی و خوشبویی این درخت را کسی نمی‌تواند وصف کند؛ و بیش از هر موجود دیگر آذین‌بندی شده است و هر سوی آن را طلا و رنگ قرمز آتشی پوشانده و هر میوه‌ای را تولید می‌کند .

4- ریشه آن درخت در باغ پایان زمین است .

5- و فردوس بین فنا و بقاست .

6- و دو چشمه جاری است که عسل و شیر بیرون می‌دهند و از چشمه‌های آنها روغن و شراب بیرون می‌آید. آنها چهار بخش می‌شوند و به آرامی حرکت می‌کنند و به فردوس عدن بین فنا و بقا می‌روند .

7- و از آن جا بر روی زمین منتشر می‌شوند و درست مانند عناصر دیگر، در فلك خویش می‌چرخند .

8- این جا هیچ درخت‌بی‌میوه‌ای وجود ندارد و هر مکانی مبارك است. سیصد فرشته بسیار درخشان وجود دارند که از باغ نگهبانی می‌کنند و با آوازهای پیوسته و خوش و نواهایی که هرگز خاموش نمی‌شوند، خداوند را در هر روز و ساعت عبادت می‌کنند .

9- من گفتم: «چه مکان دلپذیری!» آنان پاسخ دادند :

فصل نهم

1- "ای خنوخ! این مکان برای درستکارانی فراهم شده است که هر بزهی را از آزاردهندگان خویش به جان می‌خرند؛ و کسانی که از گناه بیزارند و داوری عادلانه می‌کنند و گرسنگان را غذا می‌دهند و برهنگان را لباس می‌پوشانند و افتادگان را از خاک برمی‌دارند و به یتیمان آسیب‌دیده کمک می‌کنند؛ و کسانی که بی‌عیب پیش روی خداوند راه می‌روند و تنها او را می‌پرستند. این مکان برای آنان همچون میراثی جاوید فراهم شده است."

فصل دهم

1- آن دو مرد مرا به سوی شمال بردند و جای بسیار وحشتناکی را به من نشان دادند که عذابهای گوناگونی در آن بود: تاریکی سخت و ظلمت‌شدید. آن جا نوری وجود ندارد، جز آتش غلیظی که پیوسته زبانه بلند می‌کشد و چشمه‌ای از آتش نیز روان است. سراسر آن مکان سرما و یخ و تشنگی و لرزیدن یافت می‌شود؛ در حالی که بندها بسیار سخت و فرشتگان ترس‌آور و نامهربان هستند و سلاح آنان خشن و عذابشان بی‌رحمانه است. من گفتم:

2- "وای، وای، چه جای وحشتناکی!"

3- مردان پاسخ دادند: "ای خنوخ! این مکان برای کسانی فراهم شده است که به خدا بی‌حرمتی می‌کنند؛ و کسانی که در زمین، بر خلاف طبیعت، گناه غلامبارگی، یعنی شیوه اهل سدوم را مرتکب می‌شوند و سحر و افسونگری و جادوی اهریمنی را؛ و کسانی که به تبهکاری و دزدی و دروغ و افترا و رشک و کینه و زنا و آدمکشی افتخار می‌کنند؛ و نفرین‌شدگانی که جان انسانها را می‌دزدند و هنگام مشاهده بینوایان، اموال آنان را می‌گیرند و بر ثروت خود می‌افزایند و ایشان را به خاطر اموال انسانهای دیگر آزار می‌دهند؛ و کسانی که موجب مرگ گرسنگان شدند، با این که می‌توانستند ایشان را سیر کنند؛ و برهنگان را غارت کردند، با این که می‌توانستند آنان را بپوشانند؛ و کسانی که آفریدگار خود را نشناختند و نزد خدایان بی‌جان و باطلی که نمی‌بینند و نمی‌شنوند، سر فرود آوردند؛ و کسانی که صورتهای تراشیده‌ای می‌سازند و به مصنوعات ناپاک سر فرود می‌آورند. این مکان برای همه اینها همچون میراثی جاوید آماده شده است."

فصل یازدهم

1- ایشان مرا به آسمان چهارم بردند و تمام چیزهایی را که دنبال هم سیر می‌کنند و همه پرتوهای خورشید و ماه را به من نشان دادند.

2- من سیر آنها را پیمودم و نور آنها را با یکدیگر سنجیدم و دیدم نور خورشید از نور ماه بیشتر است.

3- فلک آن و چرخهایی که پیوسته روی آن سیر می‌کنند، مانند باد با سرعت‌شگفت‌آوری در حرکت است و روز و شب قرار ندارد.

4- رفت و برگشت آن با چهار ستاره بزرگ و زیر هر ستاره‌ای هزار ستاره، در سمت راست چرخ خورشید، و با چهار ستاره بزرگ و زیر هر ستاره‌ای هزار ستاره، در سمت چپ چرخ خورشید همراه است؛ و جمعا هشت‌هزار ستاره پیوسته با خورشید روان‌اند.

5- در روز، پانزده بیور فرشته، و در شب، هزار فرشته در حضور آن هستند.

6- و فرشته‌های شش‌بال، همراه فرشتگان جلو چرخ خورشید، درون شعله‌های آتش می‌شوند و صد فرشته خورشید را برمی‌افروزند و آن را روشن نگه می‌دارند.

فصل دوازدهم

1- و کالکیدرا نامیده می‌شوند. آنها شگفت‌آور و عجیب هستند. پا و دمشان مانند شیر است و سری مانند تمساح دارند و نمایش آنها مانند رنگین‌کمان ارغوانی است. اندازه آنها نهصد مقیاس و بال آنها مانند بال فرشتگان دوازده است. آنها یار و انباز خورشید هستند و به فرمان خدا گرما و شب‌نم را حمل می‌کنند.

2- بدین شیوه، خورشید در زیر آسمان می‌چرخد و می‌رود و برمی‌خیزد و گردش آن پیوسته همراه پرتوهایش به زیر زمین می‌رود

فصل سیزدهم

1- آن مردان مرا به مشرق بردند و کنار دروازه‌های خورشید نهادند؛ جایی که خورشید طبق نظم فصول و دوره ماههای سراسر سال و شمار ساعت‌های روز و شب به جلو می‌رود.

2- و من شش دروازه را باز دیدم و فراخی هر دروازه شصت و یک و ربع استاد بود. من آنها را به دقت پیمودم و دانستم که اندازه آنها چنین است. خورشید از داخل این دروازه‌ها روانه می‌شود و به مغرب می‌رود و شامگاه فرا می‌رسد. و در تمام ماهها

برمی‌آید و دوباره طبق تعاقب فصول از آن شش دروازه باز می‌گردد. بدین شیوه، دوره يك سال کامل پس از چهار فصل پایان می‌یابد .

فصل چهاردهم

1- همچنین آن مردان مرا به بخشهای غربی بردند و شش دروازه بزرگ و باز را در مقابل آن شش دروازه شرقی به من نشان دادند، که خورشید در سیصد و شصت و پنج و روز و ربعی در آنها غروب می‌کند .

2- بدین شیوه، دوباره به دروازه‌های غربی فرو می‌رود و نور و درخشش عظیم خود را به زیر زمین می‌برد، زیرا بیشترین درخشش آن در آسمان نزد خداوند است و چهارصد فرشته از آن پاسداری می‌کنند؛ در حالی که خورشید روی چرخ در زیر زمین گردش می‌کند و هفت‌ساعت عظیم در شب می‌ماند و نیمی از دوره خویش را زیر زمین می‌گذراند؛ و هنگامی که در هشتمین ساعت شب به گذرگاه شرقی می‌رسد، نور و بیشترین درخشش خود را می‌تاباند و خورشید از آتش فروزانتر می‌شود .

فصل پانزدهم

1- آن گاه عناصر خورشید، که فونیکس و کالکیدرا نامیده می‌شوند، به آوازخوانی شروع می‌کنند. از این رو، هر پرنده‌ای بال می‌زند و به خاطر آفریدگار نور شادی می‌کند. آنان به فرمان خداوند آواز می‌خوانند .

2- عطاکننده نور می‌آید تا به همه جهان درخشندگی دهد؛ و نگهبان صبح شکل می‌گیرد، که همان پرتوهای خورشید است؛ و خورشید از زمین بیرون می‌آید و درخشش خود را دریافت می‌کند تا تمام روی زمین را روشن کند. آنان این محاسبه حرکت خورشید را به من نشان دادند .

3- دروازه‌هایی که در آن داخل می‌شود، دروازه‌های بزرگ محاسبه ساعت‌های سال است. به همین سبب، خورشید آفریده بزرگی است که دوره آن بیست و هشت‌سال طول می‌کشد و دوباره کار خود را از سر می‌گیرد .

فصل شانزدهم

1- آن مردان مدار دیگر، یعنی مدار ماه را به من نشان دادند، که دوازده دروازه دارد و از مغرب تا مشرق را می‌پوشاند و ماه در اوقات معهود بدان وارد و از آن خارج می‌شود .

2- ماه به نخستین دروازه در اماکن غربی خورشید وارد می‌شود؛ از نخستین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از دومین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از سومین دروازه، دقیقاً سی روز؛ و از چهارمین دروازه، دقیقاً سی روز؛ و از پنجمین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از ششمین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از هفتمین دروازه، دقیقاً سی روز؛ و از هشتمین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از نهمین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از دهمین دروازه، کاملاً سی روز؛ و از یازدهمین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از دوازدهمین دروازه، دقیقاً بیست و هشت روز .

3- و به نظم و شمار دروازه‌های شرقی به دروازه‌های غربی می‌رود و سیصد و شصت و پنج روز و ربع، سال شمسی را به پایان می‌رساند؛ در حالی که سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز دارد و دوازده روز از سال شمسی کمتر است، که آن را تفاوت سال قمری با سال شمسی می‌گیرند .

4- بنا بر این، فلک بزرگ پانصد و سی و دو سال را در بر دارد.

5- آن ربع روز را در سه سال به حساب نمی‌آورند، و در سال چهارم دقیقاً يك روز کامل می‌شود .

6- از این رو، آنها را مدت سه سال از آسمان بیرون نگه می‌دارند و به شمار روزها نمی‌افزایند، زیرا آنها زمان سالها را تغییر می‌دهند و دو ماه نو به آن می‌افزایند، یا این که دو ماه نو دیگر از آن می‌کاهند .

7- هنگامی که دروازه‌های غربی پایان می‌یابند، ماه در دروازه‌های شرقی به سوی نور می‌رود. و بدین شیوه، روز و شب فلک‌های آسمانی را درمی‌نوردد؛ پایینتر از همه فلکها و سریعتر از بادهای آسمانی و ارواح و عناصر و فرشتگانی که هر کدام با شش بال پرواز می‌کنند .

8- در هر نوزده سال مسیری هفتگانه دارد .

فصل هفدهم

1- میان آسمانها سربازان مسلحی را دیدم که با طبل و ارغنون و صدای پیوسته و نوایی دلنشین خداوند را عبادت می‌کردند.

صدای دلریا و آوازهای گوناگونی که وصف کردن آنها محال است و هر عقلی را متحیر می‌کند. آواز آن فرشتگان بسیار شگفت‌آور و عجیب است و من از استماع آن لذت بردم .

فصل هیجدهم

1- مردان مرا به آسمان پنجم بردند و آن جا قرار دادند؛ و سربازان فراوان و بی‌شماری را دیدم که گریگوریان خوانده می‌شدند. نمایش آنان چون انسان، ولی قامت ایشان از جباران بزرگ هم بزرگتر بود. آنان چهره‌ای پژمرده داشتند و سکوت دهانشان پیوسته بود. در آسمان پنجم عبادتی وجود نداشت. من از آن مردان پرسیدم :

2- چرا این افراد چنین پژمرده‌اند و چهره آنان افسرده و دهانشان بسته است و چرا در این آسمان عبادت وجود ندارد؟

3- ایشان گفتند: اینها گریگوریان هستند که همراه شهربارشان شیطانیل خداوند نور را انکار کرده‌اند و پشت‌سر آنها کسانی هستند که در آسمان دوم دیدی که در تاریکی بزرگی گرفتارند. سه تن از آنها از تخت‌خداوند به سوی زمین و به مکان حرمون فرود آمدند. آنان نذر خود را بر دامنه تپه حرمون شکستند و زیبایی دختران انسان را دیدند و ایشان را به همسری گرفتند و زمین را با کردار خود فاسد کردند و در سراسر عمر خود هرج و مرج و بی‌نظمی ایجاد کردند و جباران و مردان تنومند و عجیبی همراه کینه‌توزی بزرگی پدید آمدند.

4- از این رو، خدا آنان را با داوری بزرگ خود داوری کرد. ایشان برای برادران خود خواهند گریست و در روز بزرگ خداوند کیفر خواهند دید .

5- من به گریگوریان گفتم: "برادراتان و کارها و رنجهای بزرگ آنان را دیدم و برایشان دعا کردم، ولی خداوند آنان را چنین محکوم کرده که تا هنگامی که آسمان و زمین برای همیشه نابود شوند، در زیر زمین باشند".

6- و افزودم: "برادران! چرا منتظرید و پیش روی خداوند عبادت نمی‌کنید؟ چرا عبادت خود را پیش روی خداوند انجام نمی‌دهید تا خداوندتان را کاملاً خشمگین نسازید؟"

7- آنان به اندرز من گوش دادند و با آن چهار گروه در آسمان سخن گفتند؛ و اینک همان طور که من با آن دو تن ایستاده بودم، چهار شیپور با صدای بلند و به یک نوا نواخته شد و گریگوریان یکصدا نغمه سر دادند و صدایشان با لطف و احساسات به سوی خداوند بالا رفت .

فصل نوزدهم

1- آن مردان مرا به آسمان ششم بردند؛ و آن جا هفت گروه از فرشتگان را دیدم که بسیار درخشان و شکوهمند بودند و چهره آنان از خورشید تابان درخشنده‌تر و نورانی‌تر بود. چهره و رفتارشان و شیوه جامه‌هایشان با هم فرقی نداشت. این فرشتگان دستور می‌دهند و راه و رسم حرکت‌ستارگان و تغییرات ماه و گردش خورشید و فرمانروایی خوب جهان را می‌آموزند .

2- هنگامی که آنان کار نادرستی را مشاهده می‌کنند، فرمان و تعلیم می‌دهند و نغمه‌های خوش و بلند و سرودهای تسبیح فراوان سر می‌دهند .

3- اینها رئیس فرشتگان هستند و مقامشان بالای دیگران است و حیات آسمانی و زمینی را اندازه‌گیری می‌کنند. آنان فرشتگانی هستند که بر فصلها و سالها گماشته شده‌اند و فرشتگانی که بر رودخانه‌ها و دریاها و بر میوه‌های زمین موکل هستند؛ فرشتگانی هم مامور همه رستنیها هستند و به همه موجودات زنده غذا می‌دهند؛ و فرشتگانی همه جانهای بشر و همه کارهایشان و حیاتشان را نزد خداوند می‌نویسند. میان آنها شش فونیکس و شش کروی و وجود دارند و شش فرشته شش‌بال پیوسته به یک صدا و آواز سرودی را می‌سرایند. وصف کردن صدای آنان ممکن نیست؛ و آنان نزد خداوند و کنار کرسی او شادمانی می‌کنند .

فصل بیستم

1- آن مردان مرا از آن جا به آسمان هفتم بالا بردند و من آن جا یک نور بسیار بزرگ و صفوف آتشین رؤسای بزرگ فرشتگان، نیروهای مجردات، قلمروها، نظامها، فرمانروایها، کرویها و سرافیم، تختها و آنان که چشمهای فراوانی دارند، هنگهای نهگانه، منازل یوحناپی نور را مشاهده کردم؛ و من ترسان شدم و از فراوانی وحشت‌شروع به لرزیدن کردم. آن مردان مرا گرفتند و با خود بردند و گفتند :

2- "ای خنوخ! دل قوی دار و مترس." آنان خداوند را از دور به من نشان دادند که بر تخت بسیار بلند خود نشسته بود. اکنون اگر خداوند این جا اقامت دارد، پس در آسمان دهم چه خبر است؟

3- در آسمان دهم خداست و به زبان عبری عربوت خوانده می‌شود .

4- همه لشکرهای آسمان می‌آیند و در صفوف خود در ده درجه می‌ایستند و نزد خداوند سر فرود می‌آورند. آن گاه با شادی و کامیابی به جای خود باز می‌گردند و با صداهای نرم و لطیف، سرودهایی را در نور بی‌پایان می‌سرایند و شکوه‌مندانه او را می‌پرستند .

فصل بیست و یکم

1- کروبیان و سرافیم که اطراف تخت ایستاده‌اند، و آنان که شش بال و چشمان فراوانی دارند، ایستادن در پیش روی خداوند و انجام دادن اراده او را ترك نمی‌کنند. آنان سراسر تخت او را می‌پوشانند و با صدای لطیف پیش روی خداوند این سرود را می‌سرایند: "قدوس، قدوس، قدوس، خداوند، فرمانده صباوت؛ آسمانها و زمین از جلال تو پر است".

2- هنگامی که همه این چیزها را دیدم، آن مردان به من گفتند: «ای خنوخ! دستور داشتیم تو را تا این جا بیاوریم.» و آن مردان از من دور شدند و دیگر ایشان را ندیدم .

3- من در پایان آسمان هفتم تنها ماندم و ترسان شدم و بر روی درافتادم و با خود گفتم: "وای بر من! چه اتفاقی برای من رخ داده است؟"

4- و خداوند یکی از شکوه‌مندان، یعنی جبرئیل، رئیس فرشتگان را نزد من فرستاد و او به من گفت: "ای خنوخ! دل قوی دار و مترس. پیش روی خداوند در ابدیت بایست. برخیز و با من بیا".

5- من به او پاسخ دادم و با خود گفتم: «خداوند! جان من به سبب وحشت و لرز از تنم بیرون شده است.» من مردانی را که راهنمای من به آن جا بودند، صدا زدم و بر آنان تکیه کردم و همراهشان به پیش روی خداوند رفتم .

6- جبرئیل مرا مانند برگی در باد برگرفت و پیش روی خداوند گذاشت .

7- من آسمان هشتم را که به زبان عبری مزالوت خوانده می‌شود و فصول و خشکسالی و باران را تغییر می‌دهد، و دوازده صورت منطقه البروج را که بالای آسمان هفتم است، مشاهده کردم .

8- آسمان هفتم را که به عبری کوخویم نامیده می‌شود و خانه‌های آسمانی دوازده صورت منطقه البروج را که آن‌جاست، دیدم .

فصل بیست و دوم

1- در آسمان دهم، که عربوت باشد، من نمایش روی خداوند را دیدم که مانند آهنی که درون آتش می‌درخشد و بیرون آتش اخگر می‌اندازد .

2- بدین شیوه، روی خداوند را دیدم و روی خداوند غیرقابل وصف و شگفت‌آور و مهیب و بسیار بسیار وحشت‌آور است .

3- و من کیستم که از وجود ناگفتنی خداوند و روی بسیار شگفت‌آورش سخن بگویم؟ من نمی‌توانم از شماره تعالیم فراوان، صداهای گوناگون و تخت بسیار بزرگ خداوند، که ساخته دستها نیست، همچنین از شماره کسانی که اطراف او ایستاده‌اند، صفوف کروبیان و سرافیم و آوازهای پیوسته آنان، یا از زیبایی ناگفتنی وی سخن بگویم. و چه کسی می‌تواند از عظمت ناگفتنی او سخن بگوید؟

4- و من به خاک افتادم و نزد خداوند سر فرود آوردم و خداوند با لبهایش به من گفت :

5- "ای خنوخ! دل قوی دار و مترس. برخیز و در ابدیت پیش رویم بایست".

6- و میکائیل، امیر عظیم، مرا برداشت و پیش روی خداوند برد .

7- و خداوند بندگان خود را آزمود و گفت: «بگذارید خنوخ در ابدیت پیش رویم بایست.» شکوه‌مندان سر فرود آوردند و گفتند: "خنوخ طبق سخن تو رفتار کند".

8- خداوند به میکائیل گفت: "برو و خنوخ را از جامه‌های زمینی خلع کن و با روغن خوشبوی من او را مسح کن. سپس وی را در خلعت جلال من بگذار".

9- میکائیل فرمان خداوند را انجام داد و مرا مسح کرد و جامه‌ام پوشاند. نمایش آن روغن از نور بزرگ بیشتر، و خود روغن مانند شب‌نمی شیرین، و بوی آن ملایم، و تابش آن همچون پرتوهای خورشید است. من به خویشتن نگاه کردم و دیدم مانند یکی از شکوه‌مندان او هستم .

10- خداوند یکی از رؤسای فرشتگان به نام پراووتیل را، که علم و حکمت وی از همگنانش افزون بود و همه کارهای خداوند را می‌نوشت، فرا خواند. خداوند به پراووتیل گفت :

11- "کتابها را همراه یک قلم تندنویسی از خزانه‌ام بیاور و آن را به خنوخ بسپار؛ و کتابهای برگزیده و آرامبخش را با ست‌خود به او تحویل ده."

فصل بیست و سوم

1- پراووتیل همه کارهای آسمان و زمین و دریا و همه عناصر، گذرها و حرکات آنها، غرش رعد، خورشید و ماه، حرکت و تغییر ستارگان، فصول، سالها، روزها و ساعتها، برخاستن باد، شمار فرشتگان، شکل آواز آنان، همه امور بشری، زبان همه اصوات و زندگی انسان، فرمانها، تعالیم و آوازه‌های خوش و همه چیزهای سزاوار آموختن را به من گفت .

2- و پراووتیل به من گفت: "همه چیزهایی را که به تو گفته‌ام، نوشته‌ایم. بنشین و همه جانهای مردم را بنویس؛ همراه با جاهایی که برای آنان در ابدیت فراهم شده است؛ هر چیز بسیاری از آنان متولد شده‌اند، زیرا همه جانهای پیش از آفرینش جهان، برای ابدیت آماده شده‌اند."

3- و تمام دوبرابر سی روز و سی شب ، من همه چیزها را دقیقا به تحریر درآوردم و سیصد و شصت و شش کتاب نوشتم .

فصل بیست و چهارم

1- و خداوند مرا فرا خواند و گفت: "ای خنوخ! با جبرئیل در سمت چپ من بنشینید."

2- من نزد خداوند سر فرود آوردم و خداوند با من سخن گفت: ای خنوخ محبوب! تمام آنچه می‌بینی و تمام آنچه کامل ایستاده‌اند، هر آنچه را از عدم آفریده‌ام، حتی پیش از آغاز آنها و چیزهای مرئی و نامرئی را برایت‌خواهم گفت .

3- ای خنوخ! بشنو و سختم را دریافت کن، زیرا رازهایم را حتی به فرشتگانم نگفته‌ام و ایشان را از برخاستن آنان و قلمرو بی‌پایانم آگاه نکرده‌ام. همچنین آنها آفرینش‌م را، که امروز از آن با تو سخن می‌گویم، دریافته‌اند .

4- زیرا پیش از این که همه چیزها مرئی شوند، من به تنهایی در نامرئیا به سر می‌بردم؛ مانند خورشید که از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق می‌رود .

5- حتی خورشید در خود آرامش دارد، ولی من هیچ آرامشی نداشتم، زیرا من همه چیزها را می‌آفریدم و به ریختن شالوده و آفریدن موجودات مرئی می‌اندیشیدم .

فصل بیست و پنجم

1- من در ژرفترین مکانها فرمان دادم که چیزهای مرئی از چیزهای نامرئی به زیر آیند و ادوتیل بسیار بزرگ به زیر آمد و او را نگریستم و اینک اندرون وی از نور انباشته بود .

2- من به او گفتم: ای ادوتیل! از هم گسسته شو و مرئیا از تو بیرون آیند .

3- او از هم گسست و نور فراوانی از او بیرون آمد. من میان نور بزرگی بودم و همین که نور از نور زاییده می‌شد، دوره بزرگی پدید آمد و هر آفریده‌ای را که به آفرینش می‌اندیشیدم، نشان داد .

4- و من دیدم که آن خوب بود .

5- و برای خود تختی نهادم و بر آن نشستم و به نور گفتم: بالاتر بیا و خودت را بالای تخت استوار کن و شالوده چیزهای برین باش .

6- و بالای نور چیزی دیگر نیست. آن گاه من خم شدم و از بالای تختم نگاه کردم .

فصل بیست و ششم

1- و من دوباره در ژرفترین مکانها ندا دادم و گفتم: ارکس بی‌درنگ بیاید. او بی‌درنگ از نامرئی آمد .

2- ارکس سریع و سنگین و بسیار قرمز آمد .

3- من گفتم: ای ارکس! باز شو، از تو موجوداتی پدید آیند. او باز شد و دوره‌ای بسیار بزرگ و بسیار تاریک پدید آمد که آفرینش چیزهای زیرین را دربر داشت. من دیدم که این خوب است و به او گفتم:

4- پایین برو و خود را استوار کن و شالوده چیزهای زیرین باش.

5- و چنین شد و او پایین رفت و خوبستن را استوار کرد و شالوده چیزهای زیرین شد. زیر تاریکی چیز دیگری نیست.

فصل بیست و هفتم

1- و من فرمان دادم که چیزی از نور و تاریکی گرفته شود، و گفتم: غلیظ باش! و چنین شد؛ و آن را با نور گستردم تا آن که به آب تبدیل شد. آن را روی تاریکی و زیر نور قرار دادم. آن گاه آنها را استوار، یعنی لجه، ساختم و شالوده‌ای از نور اطراف آب قرار دادم. هفت فلک درونی ساختم و آن آب را مانند بلور یا شیشه، تر و خشک ساختم، با دور زدن آنها و عناصر دیگر؛ و به هر يك از آنها راهش را نشان دادم؛ و هفت‌ستاره که هر يك از آنها در آسمانش تا بدین شیوه بروند؛ و من دیدم که آن خوب است.

2- و من میان نور و تاریکی، یعنی میان آبهای آن جا و این جا جدایی افکندم؛ و به نور گفتم که روز باشد؛ و به تاریکی گفتم که شب باشد. و شام بود و صبح بود، روز اول.

فصل بیست و هشتم

1- سپس فلک آسمان را استوار کردم و پایین‌ترین آب زیر آسمان را در مجموعه‌ای گرد آوردم و آن آشفتگی را خشکاندم و چنین شد.

2- و از امواج صخره‌ای سخت و بزرگ آفریدم و از آن صخره خشکی را پر کردم و این خشکی را زمین خواندم. میانه زمین را هاویه نامیدم که به معنای "لجه" است. دریاها را در يك جا گرد آوردم و آن را با یوغی بستم.

3- و به دریا گفتم: اینک من به تو مرزهای جاودانه‌ای می‌دهم و تو اجزایت را پاره نخواهی کرد.

4- آن گاه من آسمان را محکم کردم. در این روز، نخستین آفریده را به سوی خود خواندم.

فصل بیست و نهم

1- و برای همه لشکرهای آسمانی صورتی و ماده‌ای از آتش ساختم و چشمم به همان صخره سخت و استوار نگریست و از برق چشمم طبیعت‌شگفت‌آور برق پدید آمد، که آتشی در آب و آبی در آتش است؛ و این یکی آن را خشک نمی‌کند و آن دیگری این را فرو نمی‌نشانند. از این رو، برق از خورشید درخشانتر و از آب نرمتر و از صخره صما سخت‌تر است.

2- و از آن صخره، آتش بزرگی را جدا کردم؛ و از آن آتش، صفوف متشکل ده گروه فرشتگان را آفریدم؛ سلاحشان آتشین و جامه‌هایشان شعله سوزان است؛ و به هر يك فرمان دادم در مقام خود بایستند.

3- یکی از سلسله فرشتگان، که همراه زبردستانش سرپیچی کرده بود، خیالات محالی را در سر می‌پروراند که تختش را فراتر از ابرها و بالای زمین قرار دهد تا در رتبه با من برابری کند.

4- من وی را با فرشتگانش از مقام رفیع انداختم و او پیوسته در فضای بالای لجه پرواز می‌کرد.

فصل سیام

1- روز سوم فرمان دادم که زمین درختان بزرگ و میوه‌دار و گیاهان و دانه‌های کاشتنی را برویاند. و فردوس را احداث کردم و گرد آن حصار کشیدم و نگهبانان مسلحی از فرشتگان فروزان در آن قرار دادم. بدین شیوه، آفرینش را تجدید کردم.

2- و شام بود و صبح بود، روز چهارم.

3- روز چهارم دستور دادم چراغهای بزرگی در فلکهای آسمان باشد.

4- در فلک اول ستارگان را قرار دادم، کرونو را؛ و در دوم آفرودیت را؛ و در سوم اریس را؛ و در پنجم زئوس را؛ و در ششم ارمیس را؛ و در هفتم نیر اصغر را، ماه را؛ و آن را با ستارگان کوچکتر آراستم.

5- و در فلک زیرین خورشید را برای روشن کردن روز، و ماه و ستارگان را برای روشنایی شب قرار دادم.

6-خورشید تا روی هر يك از حیوانات دوازده‌گانه سیر کند; و من تعاقب ماهها و نامها و زندگی آنها و رعدها و وقت‌گذاریها و سیر آنها را تعیین کردم .

7-و شام بود و صبح بود، روز پنجم .

8-روز پنجم به دریا دستور دادم ماهی تولید کند و پرندگان بالدار از هر نوع و همه حیواناتی که روی زمین می‌خزند و روی زمین بر چهار پا راه می‌روند و در هوا پرواز می‌کنند; نر و ماده و هر نفسی که روح حیات را تنفس می‌کند .

9-و شام بود و صبح بود، روز ششم .

10-روز ششم به حکتم دستور دادم انسان را از هفت ماده بیافریند: نخست، جسمش را از زمین; دوم، خونسش را از شبنم; سوم، چشمانش را از خورشید; چهارم، استخوانهایش را از سنگ; پنجم، خردش را از چالاکای فرشتگان و از ابر; ششم، رگها و مویش را از علف زمین; هفتم، جاننش را از نفس خودم و از باد .

11-و به او هفت طبیعت دادم: به جسم شنیدن و چشم برای دیدن; و به جان بوییدن، رگ برای بساویدن، خون برای چشیدن و استخوان برای بردباری و ورزیدن; و به خرد برخورداری .

12-من يك سخن زیرکانه را برای گفتن اندیشیدم. انسان را از نامرئی و از طبیعت مرئی آفریدم. مرگ و زندگی و شکل او از این دو هستند. او سخن گفتن را مانند برخی از مخلوقات می‌داند، كوچك در بزرگی و بزرگ در كوچکی; و وی را مانند فرشته دیگری با احترام و بزرگی و شکوه در زمین نهادم و او را فرمانروا قرار دادم تا بر زمین فرمانروایی کند و حکمت مرا داشته باشد; و از همه مخلوقات من که وجود داشتند، کسی مانند او از خاک نبود .

13-و من به وی نامی دادم که از چهار بخش ترکیب شده بود: از مشرق، از مغرب، از جنوب و از شمال; و برای او چهار ستاره ویژه قرار دادم و نام آدم بر او نهادم و دو راه نور و ظلمت را به وی نشان دادم و گفتم:

14-این خوب است و آن بد; تا بدانم که آیا او به من عشق دارد، یا این که از من بیزار است; و معلوم شود که چه کسی در درون خویش مرا دوست دارد .

15-زیرا من طبیعت او را دیده‌ام، ولی او طبیعت‌خودش را ندیده است و بر اثر این ندیدن، بدتر گناه خواهد کرد; و من گفتم: نتیجه گناه جز مرگ نیست .

16-و من خواپی بر او چیره کردم و او به خواب رفت و از او دنده‌ای گرفتم و آن را زنی بنا کردم تا مرگ از طریق زنش به سراغ او بیاید; و من آخرین کلمه او را گرفتم و آن زن را حوا، یعنی مادر، نامیدم.

فصل سی و یکم

1-آدم بر زمین حیات یافت و من باغ عدن را در مشرق آفریدم تا او پیمان را حفظ کند و دستور را نگه دارد .

2-من آسمانها را بر او گشودم تا ببیند که فرشتگان سرود پیروزی می‌سرایند; و نور جاوید را مشاهده کند .

3-او پیوسته در فردوس بود و شیطان می‌دانست که می‌خواهم جهانی دیگر بیافرینم تا آدم، که آقای زمین بود، بر آن حکومت و استیلا داشته باشد .

4-شیطان روح شریر اماکن زیرین است، که به منزله يك آواره، از آسمانها شیطنت می‌کرد; همان طور که نامش شیطانئیل بود. بدین شیوه، از فرشتگان جدا شد. طبیعت وی هوش او را تا حد فهم نیک و بد تغییر نداد .

5-او محکومیت‌خویش و گناهی را که قبلا مرتکب شده بود، می‌شناخت. از این رو، اندیشه‌ای بر ضد آدم در سر می‌پروراند. بدین شیوه، نزد حوا رفت و او را فریفت، ولی به آدم کاری نداشت .

6-من جهالت را نفرین کردم، ولی چیزهایی را که قبلا برکت داده بودم، نفرین نکردم; انسان و زمین و آفریده‌های دیگر را نفرین نکردم، ولی میوه و کارهای بد انسان را نفرین کردم .

فصل سی و دوم

1-من به او گفتم: تو خاک هستی، و به خاک، که تو را از آن گرفتم، بر خواهی گشت. من تو را نابود نخواهم کرد، بلکه تو را به جایی که از آن گرفته شدی، خواهم فرستاد .

2- در آن صورت، خواهیم توانست تو را دوباره در دومین آمدن خویش بگیرم .

3- من همه مخلوقات مرئی و نامرئی خود را برکت دادم. آدم پنج ساعت و نیم در فردوس بود .

4- و من روز هفتم را که سبت است، برکت دادم تا در آن روز وی از همه کارهایش آرام گیرد .

فصل سی و سوم

1- و روز هشتم را نیز معین کردم تا هشتمین روز نخستین آفریده پس از کارهای من باشد و نخستین هفت به شکل هفتمین هزار بچرخد و در آغاز هشتمین هزار، زمان نشمردن و بی پایان باشد؛ بدون سال، ماه، هفته، روز یا ساعت .

2- اکنون ای خنوخ! هر آنچه به تو گفته‌ام و هر آنچه تو دریافته‌ای و هر آنچه از چیزهای آسمانی که تو دیده‌ای و هر آنچه بر زمین مشاهده کرده‌ای و هر آنچه با حکمت بزرگ خود در این کتابها نوشته‌ام، همه این چیزها، از بالاترین شالوده تا پایینتر و تا نهایت، ابداع من و آفریده من است و هیچ مشاور یا وارثی برای آفرینش وجود ندارد .

3- من جاوید هستم؛ با دستها آفریده نشده‌ام و تغییر ناپذیرم .

4- اندیشه‌ام مشاور من است؛ حکمت و سخن من ساخته می‌شوند و چشمانم همه چیزها را مشاهده می‌کنند که چگونه این جا می‌ایستند و از وحشت می‌لرزند .

5- اگر رویم را بگردانم، همه چیزها نابود می‌شوند .

6- ای خنوخ! خرد را به کار گیر و کسی را که با تو سخن می‌گوید، بشناس؛ و کتابهایی را که خودت نوشته‌ای، بگیر .

7- من سموئیل و رگوئیل را، که راهنمایان تو به این مکان بودند، و کتابها را به تو می‌دهم. به زمین فرود آی و هر آنچه را به تو گفته‌ام و هر آنچه را از آسمان زیرین تا تخت من دیده‌ای و همه لشکریان را به پسرانت بگو .

8- زیرا من همه نیروها را آفریدم و هیچ کس نمی‌تواند در مقابل من ایستادگی کند یا خود را تسلیم من نکند، زیرا همه به پادشاهی من تسلیم می‌شوند و برای حکومت مطلقه من کار می‌کنند .

9- کتابهای نوشته دستت را به ایشان بده تا آنها را بخوانند و مرا آفریدگار همه چیزها بدانند و بفهمند خدایی جز من نیست .

10- و کتابهای نوشته دستت را فرزندان به فرزندان و نسل به نسل و اقوام به اقوام توزیع کنند .

11- و ای خنوخ! من به خاطر نوشته‌های دست پدرانم آدم و شیث و انوش و قینان و مهللئیل و پدرت یارد، شفیع خود میکائیل، امیر عظیم، را به تو خواهم داد .

فصل سی و چهارم

1- آنان فرمانم و یوغم را رد کرده‌اند و نسل بی‌ارزشی پدید آمده است که از خدا نمی‌ترسد و نزد من سر فرود نمی‌آورد. ایشان با سر فرود آوردن نزد خدایان باطل، یگانگی مرا انکار و زمین را از نادرستیها و بزها و بی‌بند و باریهای آلوده پر کرده‌اند؛ هر يك با دیگری با همه شیوه تبهکاریهای ناپاک دیگر که وصف آن چندش‌آور است .

2- بنابراین، توفانی را بر زمین خواهم آورد و همه انسانها را نابود خواهم ساخت و همه زمین در تاریکی بزرگ خرد خواهد شد .

فصل سی و پنجم

1- اینک در زمانی بسیار متاخر از نسل آنان، نسل دیگر پدید خواهد آمد، ولی بسیاری از آنان سیری ناپذیر خواهند بود .

2- کسی که آن نسل را برمی‌انگیزد، کتابهای نوشته دست تو و پدرانم را بر کسانی آشکار خواهد کرد که برای نهبانی جهان خواهد گمارد؛ یعنی انسانهای باایمانی که طبق رضای من عمل می‌کنند و نام مرا به باطل نمی‌برند .

3- و آنان به نسل دیگر خواهند گفت، و آن دیگران پس از خواندن آنها، بیش از پیش جلال خواهند یافت .

فصل سی و ششم

- 1- باری ای خنوخ! به تو سی روز فرصت می‌دهم که در خانه‌ات بگذرانی و به پسرانت و همه خانواده‌ات بگویی که همه آنان آنچه را به ایشان گفته می‌شود، روبه‌رو از من بشنوند تا آن را بخوانند و بدانند که خدایی جز من نیست .
- 2- و پیوسته دستورها را نگه دارند و به خواندن و درک آنها از کتابهای نوشته دست تو آغاز کنند .
- 3- پس از سی روز، من فرشته‌ام را برای تو خواهم فرستاد و او تو را از زمین و از پسرانت به سوی من برخواهد گرفت.

فصل سی و هفتم

- 1- و خداوند یکی از قدیمترین فرشتگان را، که سهمگین و رعب‌آور بود، فرا خواند و وی را در جلوه‌ای به سفیدی برف، کنار من قرار داد. دستهایش مانند یخ، جلوه یخبندان بزرگی داشت؛ و او چهره مرا منجمد کرد، زیرا نمی‌توانستم در برابر وحشت از خداوند تاب بیاورم؛ درست همان طور که نمی‌توان در برابر آتش کانون و گرمای خورشید و سوز سرما تاب آورد .
- 2- و خداوند به من گفت: "ای خنوخ! اگر چهره‌ات این جا منجمد نشود، هیچ کس نخواهد توانست چهره‌ات را ببیند."

فصل سی و هشتم

- 1- خداوند به مردانی که در آغاز مرا بالا برده بودند، گفت: "خنوخ با شما به زمین برو؛ و او را تا روز معین مهلت دهید ."
- 2- آنان شب هنگام مرا روی بسترم گذاشتند
- 3- متوشالچ، که منتظر آمدنم بود و روز و شب در کنار بسترم پاس می‌داد، هنگامی که از آمدن من آگاه شد، هیبت او را فرا گرفت و من به او گفتم: "تمام خانواده‌ام گرد آیند تا همه چیزها را به آنان بگویم."

فصل سی و نهم

- 1- ای پسرانم و ای محبوبانم! اندرز پدرتان را تا آن اندازه که خواسته خداوند است، بشنوید .
- 2- مرا امروز به سوی شما روانه کرده‌اند و هر آنچه را هست و بود و همه امور حال و آینده را تا روز داوری، نه از لبهای خود، بلکه از لبهای خداوند، به شما اعلام می‌کنم .
- 3- زیرا خداوند مرا به سوی شما روانه کرده تا به سخنان لبهایم، یعنی سخنان انسانی که برای شما بزرگ قرار داده شده، گوش فرادهید، ولی من کسی هستم که چهره خداوند را دیده‌ام که مانند آهنی که از آتش می‌درخشد، اخگر می‌اندازد و می‌سوزد .
- 4- شما اکنون به چشم‌هایم، یعنی چشم‌های کسی که در معنا برای شما بزرگ قرار داده شد، می‌نگرید، ولی من چشمان خداوند را دیده‌ام که مانند پرتوهای خورشید می‌تابند و چشمان آدمی را از هیبت پر می‌کنند .
- 5- فرزندانم! شما اکنون دست راست انسانی را می‌بینید که به شما کمک می‌کند، ولی من دست راست خداوند را دیده‌ام که هنگام کمک به من آسمان را پر می‌کرد .
- 6- شما وسعت کارهای من و خودتان را می‌بینید، ولی من وسعت بی‌کران و کامل خداوند را دیده‌ام که پایانی ندارد .
- 7- شما سخنان لبهای مرا می‌شنوید؛ همان طور که من سخنان خداوند را شنیدم؛ مانند رعدی که پیوسته در ابرها می‌غرد .
- 8- اکنون فرزندانم! سخنان پدر زمین را بشنوید: حضور در پیش روی يك فرمانروای زمینی با ترس و هیبت همراه است، ولی حضور پیش روی فرمانروای آسمان و حاکم مردگان و زندگان و لشکرهای آسمان، وحشت و هیبت‌بیشتری را همراه دارد. چه کسی می‌تواند آن درد بی‌پایان را تحمل کند؟

فصل چهلم

- 1- اکنون فرزندانم! من همه چیزها را می‌دانم، زیرا این از لبهای خداست؛ و این را چشمانم از آغاز تا انجام دیده‌اند .

2- من همه چیزها را می‌دانم و همه چیزها را در کتابهایی نوشتم: آسمانها و نهایت آنها و فراوانی آنها و همه لشکریان و پیشروی آنها را .

3- من جمع بی‌شماری از ستارگان را اندازه‌گیری و وصف کرده‌ام .

4- کدام انسان گردش و ورود آنها را دیده است؟ زیرا حتی فرشتگان شمار آنها را نمی‌بینند، ولی من همه نامهایشان را نوشته‌ام .

5- من فلک خورشید را اندازه‌گیری کردم؛ پرتوهایش را سنجیدم؛ ساعت‌هایش را برشمردم. همچنین تمام چیزهایی را که روی زمین راه می‌روند، نوشتم؛ چیزهایی را که روزی می‌خورند، نوشتم؛ و همه دانه‌های افشاندۀ و ناافشاندۀ را که زمین تولید می‌کند؛ و همه گیاهان و هر علف و هر گلی را و بوهای خوش آنها و نامهایشان را و اقامتگاه ابرها را و ترکیب آنها را و بالهایشان را و چگونگی نگهداری باران و قطرات آن را .

6- من همه چیزها را جست و جو کردم و راه رعد و برق را نوشتم و آنان کلیدها و نگهبانان‌شان، برآمدن آنها و راهی را که می‌روند، به من نشان دادند. آن به آرامی به وسیله یک زنجیر رها می‌شود؛ مبادا آن با زنجیر سنگین و همراه خشونت از ابرهای خشمگین پایین افتد و هر چیز را از روی زمین براندازد .

7- من مخازن برف و مخازن هوای سرد و مه‌آلود را نوشتم و خازنان فصول را مشاهده کردم که ابرها را در آنها می‌ریزند و مخازن را خالی نمی‌گذارند .

8- من اقامتگاه بادها را نوشتم و مشاهده کردم و دیدم که خازنان آنها ترازوهای و پیمان‌هایی را حمل می‌کنند: نخست ایشان آنها را در یک کفه ترازو و اوزان را در کفه دیگر می‌گذارند و آنها را به اندازه و با مهارت روی همه زمین رها می‌کنند؛ مبادا با وزش سنگین، زمین را به صخره‌ای مبدل سازند .

9- و من همه زمین و کوه‌هایش را اندازه‌گیری کردم و همه تپه‌ها و مزارع و درختها و سنگها و رودخانه‌ها و همه موجودات را نوشتم؛ به سوی بالا از زمین تا آسمان هفتم، و به سوی پایین تا بیشترین ژرفای دوزخ و مکان داوری و دوزخ بسیار بزرگ و باز و فراخ .

10- و دیدم چگونه آن زندانیان در رنج‌اند و در انتظار داوری بی‌پایان به سر می‌برند .

11- و همه کسانی را که نزد آن قاضی داوری می‌شوند و همه محکومیت آنان و همه کارهایشان را نوشتم .

فصل چهل و یکم

1- من همه نیاکان از همه زمانها را با آدم و حوا دیدم و آه کشیدم و سرشک از دیده گشودم و در باره خواری ویرانگر آنان گفتم :

2- "وای بر من به سبب ناتوانی خودم و ناتوانی نیاکانم!" و در دلم اندیشیدم و گفتم :

3- "خوشا به حال کسی که زاییده نشده و یا زاییده شده، ولی پیش روی خداوند گناهی نمی‌کند؛ همان که به این مکان نمی‌آید و یوغ این مکان را برنمی‌دارد."

فصل چهل و دوم

1- من دیدم خازنان و نگهبانان دروازه‌های دوزخ مانند مارهای بزرگی ایستاده‌اند و چهره‌هایشان مانند چراغ خاموش بود؛ و چشمان آتشین آنها و دندانهای تیزشان را؛ و من دیدم که همه کارهای خداوند درست است؛ در حالی که کارهای انسان برخی خوب و برخی دیگر بد است؛ و کسانی که از روی تبهکاری دروغ می‌گویند، با کارهایشان شناخته می‌شوند .

فصل چهل و سوم

1- فرزندانم! من هر کار و هر اقدام و هر داوری عادلانه‌ای را سنجیدم و آنها را نوشتم .

2- همان طور که یک سال از سال دیگر بهتر است، یک انسان نیز از انسان دیگر بهتر است: یکی برای دارایی فراوان و یکی برای حکمت دل؛ یکی برای درک ویژه و دیگری برای زیرکی؛ یکی برای خاموشی لب و دیگری برای پاکیزگی؛ یکی برای نیرومندی و دیگری برای خوشرویی؛ یکی برای جوانی و دیگری برای تیزهوشی؛ یکی برای تناسب اندام و دیگری برای حساسیت. اینها همه جا به گوش می‌خورد، ولی بهتر از همه کسی است که از خدا می‌ترسد و همو در آینده از جلال بیشتری برخوردار خواهد بود .

فصل چهل و چهارم

- 1- هنگامی که خداوند انسان را با دستهای خویش و در شباهت چهره خود آفرید، خداوند آنان را کوچک و بزرگ ساخت .
- 2- هر کس به چهره فرمانروا بی‌حرمتی کند و از چهره خداوندگار بیزار شود، روی خداوند را تحقیر کرده است؛ و کسی که خشم خود را بر انسان بی‌آزاری فرو ریزد، خشم بزرگ خداوند او را پاره خواهد کرد؛ و هر کس بر روی انسانی برای توهین، آب دهان بیندازد، در داوری بزرگ خداوند از او کاسته خواهد شد .
- 3- خوشا به حال کسی که دل خود را به بدی به هیچ انسانی گرایش ندهد و به آزردهگان و محکومان کمک رساند و دل‌شکستگان را از خاک بردارد و به نیازمندان صدقه بدهد، زیرا در روز داوری بزرگ، هر وزنی و هر پیمان‌های و هر پارسنگی وضعی مانند وضع بازار خواهد داشت؛ یعنی آنها را در ترازو خواهند گذاشت و در بازار خواهد ماند و هر کس اندازه خود را خواهد دانست و به اندازه خویش مزد خواهد گرفت .

فصل چهل و پنجم

- 1- هر کس پیش روی خداوند در تقدیم قربانی شتاب کند، خداوند نیز به سهم خود در پذیرفتن آن قربانی و کار او شتاب خواهد کرد .
- 2- و هر کس چراغ خود را پیش روی خداوند بالا بکشد و داوری درست نکند، خداوند گنج او را در قلمرو بالا افزایش نخواهد داد .
- 3- هنگامی که خداوند نان، شمع، گوشت یا قربانی دیگری می‌خواهد، اهمیتی ندارد، ولی خدا دل‌های پاک را می‌طلبد و با همه آنها فقط دل آدمی را آزمایش می‌کند .

فصل چهل و ششم

- 1- ای قوم من! بشنوید و کلمات لب‌هایم را دریافت کنید .
- 2- اگر کسی هدیه‌ای را نزد یک فرمانروای زمینی بیاورد و اندیشه‌های خائنه‌ای در دل داشته باشد، و فرمانروا این را بداند، آیا بر او خشم نخواهد گرفت و هدیه‌اش را رد نخواهد کرد و او را به داوری نخواهد سپرد؟
- 3- و اگر کسی خود را به دیگری با فریب زبان، خوب وانمود کند، ولی بدی در دل داشته باشد، آیا دیگری خیانت دل او را نخواهد فهمید؟ او خود را محکوم خواهد کرد، زیرا نادرستی وی برای همه معلوم شده است .
- 4- و هنگامی که خداوند نور بزرگی را خواهد فرستاد، داوری برای عادلان و غیرعادلان خواهد بود و هیچ کس از دید او پنهان نخواهد ماند .

فصل چهل و هفتم

- 1- اکنون فرزندانم! در باره دل خود بیندیشید و سخنان پدران را، که از دهان خداوند به شما می‌رسد، خوب ملاحظه کنید .
- 2- این کتابهای نوشته دست پدران را بگیرید و آنها را بخوانید .
- 3- زیرا این کتابها بسیار هستند و در آنها شما همه کارهای خداوند و همه آنچه را از آغاز آفرینش بوده و تا پایان زمان خواهد بود، می‌آموزید .
- 4- اگر شما نوشته دست مرا ننگه دارید، بر ضد خداوند گناه نخواهید کرد، زیرا کسی جز خداوند در آسمان و زمین و در ژرفترین مکانها و در يك شالوده وجود ندارد .
- 5- خداوند شالوده‌ها را در ناشناخته قرار داده و آسمانهای مرئی و نامرئی را گسترده است. او زمین را بر آنها استوار ساخت و مخلوقات بی‌شماری را آفرید؛ و کیست که شمارش آب و شالوده ناستوار و غبار زمین و ریگ دریا و قطره‌های باران و شب‌نم صبح و نفسهای باد را بداند؟ و چه کسی زمین و دریا و زمستان جامد را پر کرده است؟
- 6- من ستارگان را از آتش بریدم و آسمان را آذین بستم و آن را میان آنها قرار دادم .

فصل چهل و هشتم

1- این که خورشید از میان هفت فلك آسمانی می‌رود که وعده‌گاه یکصد و هشتاد و دو تخت هستند، و این که آن در يك روز کوتاه پایین می‌رود و بازهم یکصد و هشتاد و دو، و این که آن در يك روز بزرگ پایین می‌رود و او دو تخت دارد که بر آنها می‌آسایند و این سو و آن سو بر فراز تختهای ماهها می‌چرخد، از هفدهمین روز ماه سیوان تا ماه حشوان پایین می‌رود و از هفدهم حشوان بالا می‌رود.

2- و بدین شیوه، در کنار زمین راه می‌پیماید. پس زمین شاد می‌شود و میوه‌های خود را می‌رویاند؛ و هنگامی که دور می‌شود، اندوه زمین را فرامی‌گیرد و درختان و همه میوه‌ها دیگر شکوفه‌ای ندارند.

3- او همه اینها را با اندازه‌گیری خوب ساعتها سنجید و اندازه‌ای را از مرئی و نامرئی با حکمت خود تعیین کرد .

4- از نامرئی همه چیزها را مرئی ساخت، ولی خودش نامرئی بود .

5- بنابراین این، فرزندانم! شما را آگاه می‌سازم و آن کتابها را میان فرزندانان توزیع می‌کنم؛ میان نسل شما و میان اقوامی که از خدا خواهند ترسید. ایشان آنها را دریافت کنند و آنها را بیش از هر غذایی و هر شیرینی زمینی دوست‌دارند و آنها را بخوانند و خویش را با آنها منطبق کنند.

6- و کسانی که خداوند را نمی‌شناسند و از خدا نمی‌ترسند، و به جای قبول، آنها را رد می‌کنند و آنها را نمی‌پذیرند، يك داوری وحشتناك در انتظار آنان است .

7- خوشا به حال کسی که یوغ آنها را بردارد و بکشد، زیرا او در روز داوری بزرگ آزاد خواهد شد .

فصل چهل و نهم

1- فرزندانم! من برای شما متعهد می‌شوم، ولی نه با هیچ سوگندی، نه به آسمان و نه به زمین و نه به آفریده دیگری از آفریدگان خدا .

2- خداوند گفت: "هیچ سوگند و بی‌عدالتی در من نیست، جز راستی".

3- اگر در انسانها هیچ راستی یافت نشود، باز هم باید با «آری‌آری» یا «نه‌نه» متعهد شوند .

4- و من برای شما متعهد می‌شوم، آری‌آری که هیچ انسانی در زهدان مادرش قرار نگرفته، مگر این که از پیش، برای هر يك از آنان جایی برای اقامت آن جان آماده شده است و اندازه‌ای قرار داده شده که يك انسان باید تا چه حدی در این دنیا آزمایش شود .

5- آری فرزندانم! خود را فریب ندهید، زیرا از پیش، برای هر جان انسانی جایی آماده شده است .

فصل پنجاهم

1- من کار هر انسانی را به قید کتابت در آوردم؛ و هیچ کس از زادگان روی زمین پنهان نمی‌ماند و کارش مکتوم نیست .

2- و من همه چیزها را می‌بینم .

3- بنابراین این، اکنون فرزندانم! شمار روزهای خود را در بردباری و فروتنی بگذرانید تا وارث حیات جاودانی شوید .

4- به خاطر خداوند هر آسیب و رنجی و هر سخن بد و هجومی را تحمل کنید .

5- اگر کار شما را بد تلافی کنند، آن را به ایشان، خواه همسایه یا دشمن، برنگرانید، زیرا خداوند برای شما آن را برخواهد گرداند و انتقام شما را در روز داوری بزرگ خواهد گرفت؛ تا این جا هیچ انتقامی میان مردم ب اقی نماند .

6- هر کس از شما که طلا یا نقره را برای برادر خویش صرف کند، در جهان آینده، گنج گرانی را دریافت خواهد کرد .

7- بیوه‌زنان و یتیمان و بیگانگان را نیازارید تا خشم خدا بر شما فرود نیاید .

فصل پنجاه و یکم

1- دستهای خود را به سبب نیرومندی، به روی مستمندان نگشایید .

2- نقره خویش را در زمین پنهان نکنید .

3- به انسان مؤمن هنگام بلا کمک کنید تا در مشکلات، بلا به سراغتان نیاید .

4- هر یوغ سنگین و ظالمانه‌ای که بر شما فرود می‌آید، همه را برای خداوند بردارید تا پاداش خود را در روز داوری بیابید .

5- خوب است صبح و ظهر و غروب برای تسبیح آفریدگارتان به مسکن خداوند بروید .

6- زیرا هر تنفس‌کننده‌ای او را تسبیح می‌گوید و هر آفریده مرئی و نامرئی وی را می‌ستاید .

فصل پنجاه و دوم

1- خوشا به حال انسانی که لبهای خود را به ستایش خدای صباوت می‌گشاید و خداوند را در دل خود حمد می‌گوید .

2- نفرین بر هر انسانی که لبهای خود را برای اهانت و بدنامی همسایه خویش می‌گشاید، زیرا او به خدا اهانت می‌کند .

3- خوشا به حال کسی که لبهای خود را برای مبارك خواندن و حمد خدا می‌گشاید .

4- نفرین بر کسی که در پیشگاه خداوند در همه روزهای عمرش، لبهای خود را به نفرین و ناسزا می‌گشاید .

5- خوشا به حال کسی که همه کارهای خداوند را مبارك می‌شمارد .

6- نفرین بر کسی که به آفرینش خداوند اهانت می‌کند .

7- خوشا به حال کسی که به پایین می‌نگرد و افتادگان را از خاک برمی‌دارد .

8- نفرین بر کسی که می‌نگرد و برای نابود کردن آنچه از آن وی نیست، حرص می‌زند .

9- خوشا به حال کسی که اصول پدرانش را، که از آغاز استوار شده است، نگه می‌دارد .

10- نفرین بر کسی که اعتقادات نیاکان خود را منحرف می‌کند .

11- خوشا به حال کسی که بذر صلح و محبت می‌کارد .

12- نفرین بر کسی که مزاحم آنانی می‌شود که همسایگان خود را دوست می‌دارند .

13- خوشا به حال کسی که با زبان و دل متواضع با همه سخن می‌گوید .

14- نفرین بر کسی که با زبان خود از صلح سخن می‌گوید، ولی در دلش هیچ صلحی نیست، بلکه شمشیر است .

15- زیرا همه اینها در روز داوری بزرگ، آشکارا در ترازو و در کتابها نهاده خواهد شد .

فصل پنجاه و سوم

1- اکنون فرزندانم! نگویند: «پدر ما جلو خدا ایستاده است و برای گناهان ما دعا می‌کند»، زیرا در آن جا برای انسانی که گناه کرده باشد، مددکاری نیست .

2- شما می‌بینید که من همه کارهای هر انسانی را پیش از آفرینش وی، نوشتم؛ همه آنچه میان همه انسانها در همه زمانها صورت می‌گیرد؛ و هیچ کس نمی‌تواند نوشته دست مرا نقل یا تعریف کند، زیرا خداوند همه خیالات انسان را در همان جایی از خزانه دل که قرار دارند، می‌بیند که آنها باطل هستند .

3- و اکنون فرزندانم! به همه سخنان پدرتان خوب توجه کنید و من به شما خواهم گفت تا پشیمان نشوید و نگویند: "چرا پدرمان چیزی به ما نگفت؟"

فصل پنجاه و چهارم

1- در آن زمان که این امور را ندانید، کتابهایی که به شما داده‌ام، میراث سلامت‌شما خواهند بود .

2- آنها را به همه کسانی که خواستار باشند، برسانید و به آنان تعلیم دهید تا کارهای بسیار بزرگ و شگفت‌آور خداوند را ببینند .

فصل پنجاه و پنجم

1- فرزندانم! اینک روز اجل من و زمان آن نزدیک شده است .

2- زیرا فرشتگانی که مرا همراهی خواهند کرد، جلو من ایستاده‌اند و بر عزیمت من از نزد شما اصرار می‌ورزند. آنان این جا روی زمین ایستاده‌اند و منتظر چیزی هستند که به ایشان گفته شده است .

3- زیرا فردا من به آسمان، به بالاترین اورشلیم و میراث جاوید خود بالا خواهم رفت .

4- از این رو، من به شما دستور می‌دهم که در پیش روی خداوند همه چیزهایی را که پسند اوست، انجام دهید .

فصل پنجاه و ششم

1- متوشالچ به پدرش خنوخ پاسخ داد و گفت: "ای پدر! چه چیز در نظر تو مطبوع است تا پیش رویت آماده کنم و تو منازل ما و پسرانت را مبارک سازی و قوم تو به وسیله تو جلال پیدا کنند و سپس همان طور که خداوند گفته است، عزیمت کنی ."

2- خنوخ به پسرش متوشالچ پاسخ داد و گفت: "فرزندم، بشنو! از هنگامی که خداوند مرا با روغن جلال خود مسح کرد، غذایی نخورده‌ام و جانم لذتهای زمینی را به یاد نمی‌آورد؛ به هیچ چیز زمینی نیز میل ندارم."

فصل پنجاه و هفتم

1- فرزندم متوشالچ! همه برادرانت و همه خانواده‌ات و مشایخ قوم را فرا خوان تا با آنان سخن بگویم و همان طور که مقرر شده است، عزیمت کنم .

2- متوشالچ شتافت و برادرانش رگیم و ریمان و اوحان و حرمیون و گیداد و همه مشایخ قوم را پیش روی پدرش خنوخ گردآورد و او آنان را برکت داد و به آنان گفت :

فصل پنجاه و هشتم

1- فرزندانم! امروز به من گوش بسپارید .

2- در آن روزها هنگامی که خداوند به خاطر آدم به زمین فرود آمد و از همه مخلوقاتی که خودش آفریده بود، دیدار کرد و پس از همه اینها آدم را آفرید و خداوند همه حیوانات زمین و همه خزندگان و همه پرندگانی را که در هوا پرواز می‌کنند، فرا خواند و همه آنها را پیش روی پدرمان آدم آورد .

3- و آدم همه چیزهایی را که روی زمین زندگی می‌کنند، نامگذاری کرد .

4- و خداوند او را فرمانروای همگان قرار داد و همه چیزها را زیر دست او مطیع ساخت و آنها را گنگ و نادان قرار داد تا از انسان فرمان ببرند و تسلیم و رام او باشند .

5- همچنین خداوند هر انسانی را بر دارایی خودش حاکم ساخت .

6- خداوند جان هیچ حیوانی را به خاطر انسان محکوم نخواست کرد، بلکه جان انسانها را به خاطر حیواناتشان در این جهان محکوم خواهد کرد، زیرا انسانها جای ویژه‌ای دارند .

7- و همان طور که جان انسان طبق شمارشی است، حیوانات و همه جانهای حیواناتی که خداوند آفریده است، تا دآوری بزرگ هلاک نخواهند شد و اگر انسان در تغذیه آنان کوتاهی کند، وی را متهم خواهند ساخت .

فصل پنجاه و نهم

1- هر کس جان حیوانات را بیالاید، جان خود را آلوده است .

2- زیرا انسان حیوانات پاک را به منظور قربانی برای گناهان می‌آورد تا برای جان خویش نجاتی به دست آورد .

3- و اگر آنان برای قربانی، حیوانات پاک و پرندگانی را بیاورند، انسان نجات می‌یابد و جان خود را نجات می‌دهد .

- 4- همه به منزله غذا به شما داده شده است. چهار پای آنها را ببینید تا نجات را نیکو گردانید. او جان خویش را نجات می‌دهد .
- 5- اما هر کس حیوان بی‌آزاری را بکشد، جان خود را می‌کشد و جسم خود را می‌آلاید .
- 6- و کسی که به حیوانی در نهان آسیبی برساند، کار بدی کرده و جان خود را آلوده است .

فصل شصتم

- 1- کسی که به کشتن جان انسانی اقدام می‌کند، جان خود را می‌کشد و جسم خود را به قتل می‌رساند و برای او در هیچ زمان چاره‌ای نیست .
- 2- کسی که انسانی را به دام بیندازد، خود را در آن گرفتار خواهد کرد و برای او در هیچ زمان چاره‌ای نیست .
- 3- کسی که انسانی را در تنگنا قرار می‌دهد، مجازات او در داوری بزرگ در هیچ زمان فراموش نخواهد شد .
- 4- کسی که کاری را با کژی انجام می‌دهد یا از هر جانی بدگویی می‌کند، در هیچ زمانی برای خود عدالت پدید نخواهد آورد .

فصل شصت و یکم

- 1- اکنون فرزندانم! دل‌های خویش را از هر بی‌عدالتی ای که خداوند از آن بیزار است، حفظ کنید. انسان، درست همان طور که از خدا چیزی را برای جان خودش می‌طلبد، برای هر نفس زنده‌ای نیز آن را بطلبد، زیرا من همه چیزها را می‌دانم و این که در زمان عظیم آینده منازل فراوانی برای مردم آماده شده است؛ منازل خوب برای نیکان و منازل بد برای بدان؛ فراوان و بیرون از شمار .
- 2- خوشا به حال کسی که به منازل خوب پا می‌گذارد، زیرا منازل بد آرامش و بازگشتی ندارد .
- 3- فرزندانم! از کوچک و بزرگ، بشنوید. هنگامی که انسان اندیشه خوبی را در دل جای می‌دهد و هدایایی از عمل خویش را پیش روی خداوند می‌گذارد که دست‌های آنها را نساخته است، خداوند روی خود را از عمل دست او می‌گرداند و انسان نمی‌تواند عمل دست‌های خود را بیابد .
- 4- و اگر دست‌های آنها را بسازد، ولی دل وی ناخرسند باشد و دل هیچ گاه دست از شکایت‌برندارد، وی سودی نخواهد برد .

فصل شصت و دوم

- 1- خوشا به حال کسی که با بردباری، هدایای خود را همراه ایمان پیش روی خداوند می‌گذارد، زیرا گناهانش بخشیده خواهد شد .
- 2- ولی اگر پیش از گذشتن وقت از سخنان خود برگردد، برای او توبه وجود ندارد؛ و اگر زمانی بگذرد و با اراده خویش به وعده عمل نکند، پس از مرگ، توبه ممکن نیست .
- 3- زیرا هر کاری که انسان پیش از وقت انجام می‌دهد، همه برای فریفتن انسان و نافرمانی خداست .

فصل شصت و سوم

- 1- اگر انسان برهنگان را بپوشاند یا گرسنگان را سیر کند، مزد خود را از خدا دریافت خواهد کرد .
- 2- اما اگر دل وی شکایت کند، بدی او دو برابر می‌شود؛ فساد خود وی و فساد آنچه داده است. در این صورت، انسان در برابر آن کار مزدی دریافت نخواهد کرد .
- 3- و اگر دل خودش از خوراک پر است و جسمش را با پوشاک پوشانده، مرتکب توهین می‌شود و همه بردباری خویش را در برابر بینوایی از دست می‌دهد و برای کارهای خوب خود پاداشی نخواهد داشت .
- 4- خداوند از هر انسان متکبر و متکلف و هر سخن باطلی که از روی ناراستی صادر می‌شود، بیزار است. این با لبه شمشیر مرگ بریده خواهد شد و در آتش افکنده می‌شود و تا ابد خواهد سوخت .

فصل شصت و چهارم

1- هنگامی که خنوخ این سخنان را به پسرانش گفت، همه مردم از دور و نزدیک شنیدند که خداوند خنوخ را فراخوانده است. آنان برای رایزنی انجمن کردند و گفتند :

2- "خوب است برویم و خنوخ را ببوسیم." دوهزار تن گردآمدند و به احوزان، محل اقامت خنوخ و پسرانش آمدند .

3- مشایخ قوم و همه گروه آمدند و سر فرود آوردند و به بوسیدن خنوخ آغاز کردند و گفتند :

4- "ای پدر ما خنوخ! برکت خداوند فرمانروای جاوید بر تو باد. اکنون پسرانت و همه قوم را برکت‌ده تا ما امروز پیش روی تو جلال یابیم .

5- زیرا تو پیش روی خداوند برای ابد جلال خواهی یافت، چون که خداوند تو را از میان همه انسانهای روی زمین برگزید و تو را نویسنده همه خلقتش، از مرئی و نامرئی، و فدیة شونده گناهان بشر و یاور خانوادهات قرار داد."

فصل شصت و پنجم

1- خنوخ به همه قومش پاسخ داد و گفت: فرزندانم، بشنوید! خداوند پیش از آن که موجودات آفریده شوند، چیزهای مرئی و نامرئی را آفرید .

2- و مقداری زمان وجود داشت و آن هم گذشت. آگاه باشید که پس از همه آنها، انسان را به صورت خود و شبیه خویش آفرید و به او چشم داد تا ببیند و گوش تا بشنود و دل تا بیندیشد و هوش تا اختراع کند .

3- و خداوند همه کارهای انسان را دید و همه مخلوقات خود را آفرید و زمان را تقسیم کرد و از زمان سالها را و از سالها ماهها را و از ماهها روزها را معین ساخت و از روزها هفت روز را تعیین کرد .

4- و در آنها ساعتهایی قرار داد و آنها را دقیقاً اندازه‌گیری کرد تا انسان درباره زمان بیندیشد و سالها و ماهها و ساعتها و جابه‌جایی آنها و آغاز و انجامشان را محاسبه کند و بتواند مدت زندگی خود را از آغاز تا مرگ اندازه‌گیری کند و در باره گناهان خود بیندیشد و کارهای نیک و بد خویش را بنویسد، زیرا هیچ کاری در پیشگاه خداوند پنهان نمی‌ماند تا هر انسانی کارهای خود را بداند و از فرمانهای او هرگز تجاوز روا ندارد و نوشته دست مرا نسل به نسل حفظ کند .

5- هنگامی که همه مخلوقات مرئی و نامرئی که خداوند آفریده است، پایان یابند، هر انسانی به سوی داوری بزرگ می‌رود، و پس از آن، همه زمانها و سالها نابود خواهند شد و دیگر ماهها و روزها و ساعتها وجود نخواهند داشت و آنها به هم خواهند پیوست و برشمرده نخواهند شد .

6- آن گاه يك روزگار پدید خواهد آمد و همه عادلان که از داوری بزرگ خداوند رهایی می‌یابند، در آن روزگار بزرگ گرد خواهند آمد. روزگار بزرگ برای عادلان آغاز خواهد شد و آنان تا ابد خواهند زیست، و از آن پس، هیچ رنج و بیماری و تحقیر و نگرانی و نیاز و خشونت و شب و ظلمتی میان ایشان نخواهد بود، جز نور بزرگ .

7- آنان يك دیوار غیرقابل انهدام و يك فردوس درخشان و غیرفانی خواهند داشت، زیرا چیزهای فانی از میان خواهند رفت و حیات جاوید پدید خواهد آمد .

فصل شصت و ششم

1- و اکنون فرزندانم! جان خود را از هر بی‌عدالتی ای که خداوند از آن بیزار است، حفظ کنید .

2- پیش روی او با ترس و لرز سلوک کنید و تنها او را بپرستید .

3- پیش خدای حقیقی سر فرود آورید، نه پیش بتان گنگ، بلکه به روی او سر فرود آورید و همه هدایای عادلانه را پیش روی خداوند بیاورید. خداوند از آنچه غیرعادلانه است، بیزاری می‌جوید .

4- زیرا خداوند همه چیزها را می‌بیند. هنگامی که انسان اندیشه‌ای را به دل خود راه می‌دهد و درباره آن تامل می‌کند، آن افکار پیوسته نزد خداوند، که زمین را استوار کرد و همه مخلوقات را روی آن گذاشت، حاضر است .

5- اگر شما به آسمان بنگرید، خداوند آن جاست؛ و اگر به ژرفای دریا و سراسر زیر زمین بیندیشید، خداوند آن جاست .

6- زیرا خداوند همه چیزها را آفرید. در حالی که خداوند همه آفرینش را ترك می‌کنید، پیش مصنوعات انسان سر فرو نیاورید، زیرا؛ هیچ کاری از پیش روی خداوند مخفی نمی‌ماند .

7-فرزندنام! با بردباری فراوان و فروتنی و صداقت، هنگام خشم و اندوه و ایمان و راستی و اعتماد بر وعده‌ها و ناخوشی و دشنام و جراحت و وسوسه و برهنگی و خلوت سلوک کنید و یکدیگر را دوست‌بدارید تا از این دوره بديها بیرون روید و وارث عصر جاوید شوید .

8-خوشا به حال عادلان که از داوری بزرگ‌رهایی خواهند یافت، چون درخشش آنان بیش از هفت‌خورشید خواهد بود، زیرا در این جهان، هفتمین بخش از همه جدا می‌شود، نور و ظلمت و غذا و لذت و اندوه و فردوس و عذاب و آتش و یخبندان و چیزهای دیگر. او همه را در نوشته‌ای که خواهید خواند و فهمید، گذاشت .

فصل شصت و هفتم

1-هنگامی که سخن خنوخ با قوم پایان یافت، خداوند ظلمتی بر زمین فرستاد و تاریکی پدید آمد و کسانی را که کنار خنوخ ایستاده بودند، فرا گرفت؛ و خنوخ به بالاترین آسمان و مکان خداوند بالا برده شد؛ و او وی را به حضور پذیرفت و پیش روی خود قرار داد. سپس تاریکی از زمین برطرف شد و روشنی پدید آمد .

2-و قوم نگاه کردند و ندانستند که چگونه خنوخ گرفته شد؛ و خدا را تسبیح گفتند؛ و طوماری را یافتند که روی آن نوشته شده بود: «خداى نامرئى.» و همه به خانه‌های خویش رفتند .

فصل شصت و هشتم

1-خنوخ در ششمین روز ماه سیوان به دنیا آمد و سیصد و شصت و پنج‌سال زندگی کرد .

2-وی در نخستین روز ماه نیسان به آسمان برده شد و شصت روز در آسمان ماند .

3-و او همه این نشانه‌های آفرینش را، که خداوند آفریده بود، نوشت؛ و سیصد و شصت و شش کتاب نگاشت و آنها را به پسران خویش تحویل داد؛ و سی روز روی زمین ماند؛ و در ششمین روز ماه سیوان، یعنی همان روز و ساعتی که متولد شده بود، دوباره به آسمان برده شد .

4-همان طور که طبیعت هر انسانی در این زندگی تیره است، حمل و ولادت و درگذشت وی نیز چنین است .

5-ساعت‌حمل او مانند ساعت تولدش بود؛ و در چنان ساعتی نیز درگذشت .

6-همه پسران خنوخ، یعنی متوشالح و برادران وی، شتافتند و در مکانی که احوزان نامیده می‌شود و خنوخ از آن جا به آسمان برده شد، مذبحی برافراشتند .

7-و آنان گاوهایی را برای قربانی فراهم کردند و همه قوم را گرد آوردند و پیش روی خداوند قربانی گذاردند .

8-همه قوم و مشایخ آنان و تمام جماعت در آن مراسم شرکت کردند و هدایایی برای پسران خنوخ آوردند .

9-آنان جشن بزرگی برپا کردند؛ سه روز را در شادی و خوشی گذراندند و خدایی را حمد گفتند که چنین نشانه‌ای را به وسیله خنوخ به آنان داده و به ایشان به دیده لطف نگریسته بود تا آن نشانه را نسل به نسل و عصر به عصر به پسران خود منتقل کنند.

10-آمین .